

## متن فرمایشات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده مجذوبعلیشاه ارواحنااللفداء



بسم الله الرحمن الرحيم

در قرآن هم از اجتماع اسم برده شده، حالا یادم نیست که عبارتش را بگویم و غلط نگویم، می گوید یعنی احساس کنید که با جمع هستید قدرت بیشتری می گیرد، نه اینکه آن جمع به شما قدرت اضافه ای می دهد، نه، آن جمع فقط نشان دهنده این می شود که دل شما هم همدل این شخص است، همدلی پیدا شده و هست که همانجوری که شما دارید کار می کنید، شما دارید فعالیت می کنید، او هم همان نوع فعالیت می کند. این خودش یک نیروی اضافی به انسان می دهد، حالا کمالینکه در قرآن ذکر شده، ما خودمان اگر فکر کنیم، هم با استدلال خودمان و هم با تجربه ای که برای ما حاصل می شود همین مطلب را می فهمیم. فقط کسانی هستند در تاریخ، کسانی که اینها گویند، فرض بفرمایید حضرت امام حسین علیه السلام یا از حضرات اجدادش، حضرت امام حسین یک لحظاتی بود که احساس می کرد هیچ کس [را] ندارد. حتی گفته هم شده، هنوز این را اگر خود این آقایان وعظ گفتند؛ روی امتحان، صحیح نیست، ولی غیر از آن اگر باشد بله، همین است. حضرت امام حسین در آن لحظه ای بود که هیچ کس نداشت، البته این لحظه دنباله لحظات قبلی بود که دیدید، و اینکه حضرت در تنهایی، به تنهایی، آن نیرویی را که نشان می داد داشتند.

این همان قدرت و فعالیت که داشت در آن زمان، می گفت چنین بکن یا نکن، همان را داشت در نهایت، یعنی آن نیروی الهی که معمولاً در اینجور مثل جمع ما پیدا می شود، در همه جا نیست. امام حسین علیه السلام می دانست که آن نیرو با او هست، به نیروی فرد افراد توجه نداشت که بگوید یک، دو، سه، چهار، ده تا بیست نفر با من همراه هستند، فرقی نمی کرد، امر الهی برای امام حسین به هر صورت همانجوری بود که انجام شد. کمالینکه خب فرض بفرمایید که در همه لشکر کشی ها و اینها، ما می دانیم که اگر یکی از این طرفین اینقدر ضعیف شد و اقرار به ضعف خودش کرد ناچار تسلیم می شود، بهتر است. ولی حضرت امام حسین این کار را نکرد، برای چه؟ برای اینکه کار امام حسین از من و شما بر نمی آید، کار امام حسین از این جمعیت بر نمی آید، کار امام حسین از امام حسین بود و حتی جمع آوری مردم هم... از همان ها بود، کمالینکه امام حسین علیه السلام روی حسابی که ما می کنیم، یا روی حسابی که خودشان بکنند، می دانستند که در مقابل یک لشکر هزار نفری، لشکر که نه، یک قافله مسافر، چون حضرت امام حسین هم که آنها را از اول به قصد جنگ نگفتند، ولی آماده جنگ بودند. یک جمع قافله حج مثلاً، از آن طرف یک قشونی ده هزار، بیشتر یا کمتر، که اقلش سه هزار است، خب اینها هم مسلم است که فرضاً اینها مسلح باشند و آنها... ولی طبعاً پیروزی از کسی است که جمعیت دارد، کار می کند. امام حسین هم می دانست، یعنی همانجوری که ما می فهمیم، و امام حسین را می دانیم، قطعاً العیاذ بالله خیلی بیش از اینها امام حسین می دانست، امام حسین می دانست که همه اینها شهید می شوند. امام حسین مگر به افراد خودش علاقه مند نبود؟ با برادرش، برادرزاده اش و عمویش و... همه، با اینها همراه بود دیگر و می دانست که

همه هم شهید می‌شوند. خودش به اینها فرمود بروید، برای اینکه فردا هرکس که بماند کشته می‌شود. درست بعکس یک لشکرکشی که از ماها باشد، می‌گویند نروید هیچ کدام، همه باشید، حتی برای کسانی که فرار می‌کنند از جمعیت یا بروند به... جمعیت، برایشان مجازات تعیین می‌کنند، ولی اینجا حضرت فرمود بروید هر کدام که می‌خواهید. این تفاوت‌ها را ما باید در نظر بگیریم خیلی... آنهایی هم که ماندند یا رفتند هر دو به فرمایش امام حسین معتقد بودند، می‌دانستند امام حسین نه از روی ترس، نه از روی رغبت حرف نزده، دیده جمعیت را، می‌خواست که این جمعیت فراوان که هنوز پیرو علی بود متفرق نشود و از بین نرود و باشد برای مردم. این است که گفت شماها بروید، که باشند عده‌ای، کما اینکه همین‌جور هم شد، بعد که رفتند آنها، در اثر همین فرمایشات حضرت امام حسین... آنها برگشتند، خیلی‌هایشان پشیمان شدند از اینکه چرا گوش دادند به حرف و آمدند بیرون، درواقع خیلی‌ها از گناه خودشان که درمقابل حضرت کوتاه آمده بودند، [خودشان را] گناهکار می‌دانستند و می‌گفتند ما توبه می‌کنیم از اینکه این کار را که کردیم و حضرت امام حسین قشونش را تنها [گذاشتیم]، تواین اسمشان را گذاشتند، یعنی توبه‌کنندگان. همه اینها را امام حسین می‌دید، نه مثل ما که حدس می‌زنیم خب مثلاً چه می‌گوید، نه، اما امام حسین می‌دید واقعاً. همه اینها را می‌دید، مع‌ذالک می‌خواست که اینها همه بروند، نمانند همه. دو فایده داشت ماندن... یکی اینکه که هرچه کمتر عده‌شان بود مظلومیتشان بیشتر نمایش داشت و مردم بیشتر در پیروی آنها بودند، یعنی شهید است. از آن طرف زیاد بودند اینهایی که رفتند، آنها هم همین اثر را داشت. بنابراین می‌توانیم بگوییم که امام حسین با انقلاب خودش در جمعیت... و جمعیت را تکان داد، این جمعیتی که راکد بود، حرکت به آنها داد و تکان داد. و این هفتاد و چند نفر که بودند هرنفرشان به اندازه هزار نفر کار می‌کردند، یعنی نمی‌توانستند، چاره‌ای هم نداشتند، آنها قشون ده‌هزار نفری یا بیشتر، اینها باید آنها را رد کنند، این است که با آنها درافتادند. البته عده‌ای از این لشکریان امام حسین بر اثر فرمایش حضرت که می‌فرمود که بروید، برای اینکه هرکس در اینجا بماند کشته می‌شود، آنها هم یقین داشتند که کشته می‌شوند، هیچ کدام آرزوی پول یا مقام و اینها نداشتند، برای پیروزی ماندند و آنها هم پیروز شدند، پیروز چجوری شدند؟ پیروز اینجوری شدند که در هر جا بعد از آن اسم امام حسین برده می‌شد، همان دشمنان امام از این واقعه ابراز تاسف می‌کردند، بعضی‌ها گرچه معتقد به این کار بودند ولی می‌خواستند که بروند، این ظاهراً مثل بذری، تخمی، که می‌کارید وقتی زمین مساعد پیدا کردید هرچه کاشتید همان سبز می‌شود. هرآنچه هم که بندگان امام حسین در آن جنگ بذر کردند خوب شد و سبز شد، انقلابی شد در عالم، دیگر بنی‌امیه بعد از آن نتوانستند حکومت و قدرتی داشته باشند و کم‌کم بطوری شد که خب منقرض شد بنی‌امیه. تا به این طریق ائمه ما بعد از اینکه دیدند امرالهی به این قرار گرفته که آنها کشته بشوند و عده کمی بمانند، فهمیدند که قدرت این عده و قدرت فکر امام حسین... آن درختی که کاشتند، امام حسین کاشت، ثمر داد، ثمره‌اش هم امام جعفر صادق است. نه اینکه حضرت جعفر صادق جداگانه است، کسی است غیر از امام حسین، نه، هر دو یکی هستند، حتی گاهی اوقات آدم با زبان اسم اشتباهی می‌گوید، والا امام صادق هم همان بود، مصلحت قوم نمی‌دانست که در آن حالت انقلاب کند... امام حسین توجه داد به اینکه چرا از یک قشونی که جمع کرده بودند قبلاً، مردمان معتقد، بعضی‌هایشان برگشتند، نه اینکه برگشتند،

رأیشان برگشت، ولی همان... خیلی از همان‌ها جزو توأیین بودند، یعنی آنهایی که توبه کردند. آنها فکر نمی‌کردند که این توبه موجب ازهم پاشیدن قشون بشود، بعد که دیدند اینجور شد توأیین آمدند، همه‌جا با اُمر در می‌افتادند. امیر عبیدالله زیاد در آنجا اصلاً نتوانستند دیگر حکومت را در دست بگیرند و داشته باشند، تا حرف می‌زدند یک ناسزایی به آنها گفته می‌شد. این است که از لحاظ فکر و مکتب فکری، یک محیطی امام صادق درست کرد، البته امام صادق به امر خدا و برطبق [امر] خدا درست کرد که در آن محیط همه‌شان فداکار بودند، همه صحابه بعد از حضرت جعفر صادق هم که نگاه کنید همه اشخاص فداکار و دانشمندی بودند، ولی مصلحت نمی‌دانستند. چون امام حسین و مکتبش نمی‌خواستند حکومت بدست بگیرند، می‌خواستند این فکر تشیع و اسلام را پرورش بدهند و این کار هم شد واقعاً. [با] شهادت امام حسین این کار شد، ولی از بین نرفت آن، چون تدریجاً کار می‌کردند و یک‌قدری هم شهادت امام حسین موجب عصبانیت آنها بود، نه اینکه متأثر بودند، چرا، متأثر بودند از این جهت که چرا امام حسین شهید شد، نباید شهید می‌شد. امام حسین شهید نشد الا اینکه برای خودش یک قشون اسلامی فراهم کرد و داد به مسلمانها. حضرت جعفر صادق هم همان قدری که آنها در آموزش... می‌دادند، حضرت صادق آموزش علم می‌داد. آنها فکر می‌کردند که ما انقلاب کردیم برای این است که حکومت را به دست بگیریم، ولی حضرت جعفر صادق اصلاً نمی‌دانستند حکومتی هست یا نیست، حکومت داشتند بر دلها، هرچه می‌گفتند انجام می‌شد، ولی حکومت نمی‌خواستند. حضرت جعفر صادق می‌خواستند آنچه را که می‌دانند و فهمیدند یاد بدهند به دیگران، به همین دلیل هم با آن مدت کمی که زمان حضرت بود، با احترامات خود همان دولتها مواجه بود و هدفشان جعفر صادق بود و جرأت نمی‌کردند جزئی‌ترین ضرری و ناراحتی به حضرت وارد کنند، نه اینکه حضرت... و البته وارد می‌کردند، زیاد، ولی حضرت بدون نگرانی کارها را می‌کرد. حالا این... البته ما به لحاظ رحلت حضرت صادق هم خیلی لطامات دیدیم، ولی معذرتاً تدریجاً این تشیع که اصلاً وجودی نداشت گُل کرد و درختی شد و همه مردم هم فهمیدند. البته ما اگر درست رفتار کنیم بایستی امروز پیروی از جعفر صادق و از مریدانش داشته باشیم تا بتوانیم پیروز بشویم.

ان شاء الله بالاخره هم پیروزی با ماست و خواهد شد ان شاء الله. ان شاء الله خداوند به همه ما این نعمت را عطا کند که در این پیروزی شریک باشیم، ما هم به سمت پیغمبر اسلام برویم و اعتمادشان را قدر بدانیم.

فضیلت اولی را خداوند به امام حسین سپرد و فضیلت دومی را به امام جعفر صادق، به هر جهت همه اینهایی که در رکاب حضرت بودند از این طریقت سهمی دارند.

ان شاء الله خداوند ما را به برکت...

